

بِسْمِ تَعَالَى

درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مشتق
موضوع جزئی: بررسی اشکال خروج اسم زمان از محل نزاع (بررسی پاسخ آخوند) مصادف با: ۵ ذی الحجة ۱۴۳۵
سال: ششم
تاریخ: ۸ مهر ماه ۱۳۹۳
جلسه: ۱۱

«الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهیرین ولعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در مورد اشکال مربوط به اسم زمان بود که ادعا کردند اسم زمان از محل نزاع در باب مشتق خارج است. عرض کردیم اشکال مهمی در اسم زمان که از مشتقات است وجود دارد و آن هم عدم وجود یکی از ارکان مشتق است زیرا بقاء ذات در مشتق مورد نزاع مهم است. یعنی اگر ذات بعد از انقضاء تلبس باقی نماند، دیگر جایی برای نزاع باقی نمی ماند که آیا صدق مشتق بر ما انقضی عنه التلبس حقیقی است یا مجازی؟ این خصوصیت در اسم زمان نیست. یعنی در اسم زمان بخاطر ویژگی که دارد ذات آن بعد از انقضاء تلبس دیگر باقی نمی ماند چون اسم زمان متصرم الوجود است یعنی آنات یکی پس از دیگری موجود و سپس معدوم می شوند. مثلاً مقتل الحسین علیه السلام اسم زمانی است که بر دهم محرم سال ۶۱ هجری قمری اطلاق شده اما برای بعد از آن سال، به نحو حقیقت قابل اطلاق نیست بلکه به صورت مجاز اطلاق می شود. یعنی دیگر نمی توانیم بگوئیم که سال ۱۴۳۶ هم مانند سال ۶۳ هجری قمری مقتل الحسین هستند چون ذات یعنی زمان دهم محرم سال ۶۱ هجری قمری متصف به زمان مقتل الحسین علیه السلام شد و بعد از آن، ذات زمان از بین رفت و دیگر ذاتی وجود ندارد که سال ۱۴۳۶ هم متصف به مقتل الحسین علیه السلام شود.

دیروز راه حل و پاسخ مرحوم آخوند را به این اشکال عرض کردیم. عرض شد که مرحوم آخوند برای پاسخ به این اشکال گفت که می توانیم موضوع له مشتق (اسم زمان) را معنایی کلی و جامع قرار دهیم که فقط یک فرد دارد یعنی اسم زمان وضع شده برای زمانی که ظرف برای تحقق یک فعل است. دهم محرم سال ۶۱ که یوم عاشورای آن سال بود، مقتل الحسین علیه السلام برای آن روز وضع شده که در آن روز قتل امام حسین علیه السلام واقع شده و این یک مفهوم کلی است که کلی دهم محرم است ولی فقط یک فرد دارد.

مرحوم آقای آخوند با دو کلمه «الله» و «واجب» مدعای خود را تایید کرده که این دو واژه، مفهوم و لفظ برای معنای کلی وضع شده اند ولیکن فقط دارای یک فرد هستند و اساساً داشتن فرد دیگر برای این دو محال است. این ماحصل پاسخ مرحوم آقای آخوند بود.

اما باید دید که آیا پاسخ مرحوم آقای آخوند مورد قبول هست یا خیر؟

بررسی پاسخ آخوند

ما می گوئیم هم بر اصل و هم بر موید مرحوم آقای آخوند اشکال وارد است.

اولاً قول ایشان که فرموده اسم زمان برای مفهوم عام وضع شده و آن مفهوم عام فقط دارای یک مصداق است، با هدف وضع که عبارت است از تسهیل در تفهیم و تفهم، سازگاری ندارد. اساساً غرض واضع و مقصد وضع این بوده که مردم برای تفهیم معانی و مقاصد خودشان به یکدیگر و همچنین فهم معانی و مقاصد دیگران از وضع کمک گرفته و لذا الفاظی را برای معانی وضع کرده تا بتوانند به راحتی مقاصد دیگران را فهمیده و مقاصد خود را به دیگران بفهمانند. اگر وضع الفاظ نبود چه می شد؟ اگر قرار بود همه‌ی انسانها برای تفهیم یکدیگر با علامت و ایما و اشاره مقاصد خود را به یکدیگر می فهمانند، اولاً کار بسیار مشکلی بود و ثانیاً بسیاری از مفاهیم اصلاً معادل در اشارات ندارند و ثالثاً امکان داشت خطاهای بسیاری رخ دهد و ممکن بود بخاطر این مسئله جنگ ها و نزاع ها و خونریزی های فراوانی اتفاق افتد. اصلاً این مساله که انسانها با علامت و ایما و اشاره مقاصد خود را بهم بفهمانند قابل تصور نیست. پس هدف اصلی از وضع، تسهیل در تفهیم و تفهم بوده.

بر این اساس این ادعای مرحوم آخوند که اسم زمان برای معنای عامی که فقط یک فرد و مصداق دارد، با مقصود و غرض وضع و واضع تنافی دارد. اگر قرار بود مفهوم کلی باشد و فقط یک مصداق داشته و نتواند مصادیق دیگری داشته باشد دیگر لازم نبود که واضع لفظ را برای یک معنای کلی وضع نماید. گاهی یک مفهومی وجود دارد که فقط یک مصداق دارد یا اصلاً مصداق ندارد ولی برای پیدا کردن مصادیق دیگر قابلیت دارد مثل سیمرغ و عنقاء که معنای کلی دارد ولی مصداق ندارد، اما چون برای مقاصد مختلف مورد استفاده قرار می گیرد مانعی ندارد. حال لفظی را در نظر بگیرید که فقط یک فرد داشته و فرد دیگری هم برای آن قابل تصور نیست، در این مورد با چه توجیهی می توانیم بگوئیم که واضع یک مفهوم کلی را که فقط یک مصداق دارد، در نظر گرفته و لفظ را برای آن مفهوم کلی وضع کرده است؟! اینکه هیئت اسم زمان برای معنای کلی وضع شده و فقط دارای یک مصداق است، توجیه قابل قبولی نیست و با مقصد واضع و وضع سازگاری ندارد. لذا اینکه گفته شود اسم زمان دارای معنای کلی است و به استناد آن معنای کلی می توانیم دو حالت تلبس به مبداء و انقضاء برای آن تصور کنیم، هیچ اثری برای آن مترتب نبوده و ادعائی بدون دلیل، بلکه ناسازگار با هدف و غرض واضع است. این اشکال راجع به اصل ادعای مرحوم آخوند بود.

بررسی موید اول

موید اول مرحوم آخوند درباره لفظ جلاله الله بود. گفته شد که لفظ الله برای ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه وضع شده که یک معنای کلی است و فقط یک مصداق دارد.

در مورد لفظ الله که گفته شده برای معنای کلی که فقط دارای یک فرد است وضع شده باید گفت که اول کلام است. ما تارةً در حیطةی وضع و واضع بحث می کنیم و اُخری بحث معرفتی، فلسفی و اعتقادی داریم، از نظر اعتقادی الله دارای یک فرد و مصداق است و تصویر فرد دیگر و یا فرض کردن فرد دیگر برای آن عنوان محال است اما واضع در مقام وضع به اعتقادات انسانها کاری ندارد یعنی به مستعمل الفاظ که مسلمان است و یا مشرک، کاری ندارد، بلکه واضع این لفظ را وضع کرده لکن لفظ الله از نگاه مسلمان موحد دارای یک فرد است و آنرا استعمال می کند. از دید غیر موحدین و مشرکین هم این عنوان دارای افراد و مصادیق متعددی است فلذا برای آنان هم وضع نموده است. مانند کسانی که قائل به خدایان متعددی بوده و می گفتند که برای ذات جامع کمالات چند مصداق وجود دارد. و در عالم برای هر چیزی بتی را قرار داده بودند آنان نیز این واژه

و لفظ را در مصادیق متعدد استعمال می کردند. درست است که وقتی واضع لفظ الله را وضع نمود، معنای عامی را در نظر گرفت اما دیگر به اینکه این دارای یک مصداق است و یا بیش از یک مصداق توجه نکرده است. الله یک عنوان کلی است که قابل صدق بر کثیرین است و می تواند دارای افراد متعددی باشد. این معنای عام و کلی طبیعتاً در آن اختلاف است زیرا بعضی فرد را منحصر دانسته و برخی هم فرد را متعدد قلمداد می کنند. پس تایید به الله در مورد لفظی که برای یک معنای کلی وضع شده و فقط یک فرد دارد درست نمی باشد و نمی تواند موید باشد زیرا این لفظ برای معنای کلی وضع شده اما اینکه از دید واضع برای او فردی واحد باشد، صحیح نیست.

بررسی موید دوم

مرحوم آقای آخوند در مورد موید دوم که لفظ واجب است ادعا کردند که لفظ واجب برای یک معنای کلی و عام وضع شده لکن مصداق این کلمه و مفهوم فقط یک فرد است. آیا برای کلمه‌ی واجب معنای عامی است که برای او مصداق و فرد واحد است؟ قطعاً اینگونه نیست. زیرا اولاً آنچه که قابلیت دارد درباره او چنین ادعائی مطرح شود کلمه‌ی واجب نبوده بلکه کلمه‌ی واجب الوجود است. کلمه‌ی واجب به معنای ثابت و ضروری است یعنی می توانیم واجب و وجوب را تارةً به خدا و اُخری به شریک خدا نسبت دهیم. هم چنین می توانیم واجب را به وجود و یا به عدم نسبت دهیم یعنی چیزی که عدم آن ضروری است ممتنع می شود. پس واجب به خودی خود و به تنهایی یک کلمه ای است که دارای معنا و مفهوم عام است که دارای مصادیق متعددی است. یعنی کلمه‌ی واجب یک مصداق و یا فردی واحد ندارد بلکه له مصادق متعدده و متکثره. پس باید واجب الوجود منظور باشد یعنی منظور این است که واجب الوجود وضع لمعنی عام له فرد و مصداق واحد. ولی این هم دارای اشکال است. اشکالش این است که:

اولاً: اصلاً واجب الوجود موضوع نیست یعنی واضع لفظ واجب الوجود را برای ذات معنای کلی یا جزئی وضع نکرده بلکه واجب الوجود مانند تمام اوصاف و ترکیبات وصفی و اضافی در واقع ترکیب دو لفظ موضوع از ناحیه‌ی مستعملین می باشد. یعنی ترکیب کردن واژه ها که از آنها معنای جدیدی بوجود می آید از اختراعات ماست و واضع هیچ دخالتی در وضع کلمات ترکیبی نداشته است. در مورد واجب الوجود واضع یکبار لفظ وجود را وضع و یک بار هم لفظ واجب را وضع نمود و بعد ما با ترکیب و تلفیق این دو لفظ، معنای جدیدی را از آن استخراج کردیم یعنی واجب الوجود ذات له ضرورت الوجود یعنی ذاتی که وجود برای او ضروری است. پس ما آنرا بوجود آوردیم و ربطی به واضع ندارد.

و ثانیاً: بر فرض لفظ واجب الوجود توسط واضع وضع شده یعنی بگوئیم واضع لفظ واجب الوجود را برای یک معنای کلی وضع نموده ولی مانند کلمه‌ی الله این مورد مصداق و فرد واحد ندارد زیرا واجب الوجود یک مفهوم کلی است که می تواند از نظر واضع دارای مصادق و افراد متعددی باشد و این عقلاً محال نیست زیرا بنا بر فرض هم واضع چنین وضعی را انجام داده باشد و آن لفظ را به نحو ترکیبی وضع نموده باشد، در واقع آن را برای معنای عامی وضع کرده و ممکن است آن معنای عام دارای مصادیق متعددی از نظر واضع باشد، زیرا واضع در حیطه‌ی مسائل اعتقادی مانند اعتقاد به توحید و مشرک بودن مستعملین دخالتی ندارد. لذا به نظر می رسد که هم اصل مدعای مرحوم آقای آخوند و هم دو مویدی که برای تایید ادعای خود ذکر کرده اند درست نیست.

پاسخ دوم: محقق نائینی

پاسخ دوم از اشکال پاسخ محقق نائینی است.^۱ ایشان برای حل مشکله‌ی اسم زمان جهت وارد نمودن آن در نزاع در باب مشتق اینگونه می‌فرماید که اسم زمان دارای یک معنای کلی و عام است اما معنای کلی و عام آن همیشه باقی است و فانی یا منتفی نمی‌شود. مثلاً در مورد مقتل الحسین (علیه السلام) که به عاشورا و به دهم محرم گفته می‌شود یعنی زمانی است که امام حسین (علیه السلام) در آن زمان به شهادت رسیده است. مقتل الحسین (علیه السلام) دارای یک معنای کلی است که به روز دهم محرم گفته می‌شود. دهم محرم ظرف، ذات یا زمانی است که تلبس به مبدئی به عنوان قتل امام حسین (علیه السلام) پیدا کرده است پس ذات در اینجا کلی دهم محرم یعنی یوم العاشورا است، منتفی در اینجا این کلی و ذات در سال ۶۱ هجری قمری به مبدئی به نام قتل الحسین (علیه السلام) متصف شد فلذا یوم العاشورای سال ۶۱ هجری قمری عنوان مقتل الحسین، پیدا کرد. حال این ذات (زمان) بعد از اتصاف به مبداء قتل الحسین (علیه السلام) در آن روز هنوز هم باقی است یعنی التلبس بمبداء القتل منقضى شده یعنی تلبس آن روز به عنوان یوم العاشور به عنوان قتل الحسین (علیه السلام) از بین رفت (مثل زید که دیروز میزده و الان نمیزند). یوم العاشور به معنای کلی و عام به عنوان ذات، تلبس به مبدئی به نام قتل حسین (علیه السلام) پیدا کرد اما فردای آن روز این تلبس از بین رفت و منقضى شد زیرا قتل در یک روز اتفاق افتاد و بعد از آن منقضى شد. یعنی دهم محرم سال ۶۲ هجری قمری دیگر دارای تلبس نیست ولی ذات که کلی دهم محرم باشد باقی بوده و الی یوم القيامة باقی خواهد ماند.

محقق نائینی با این توجیه در واقع می‌خواهد بقاء ذات را تصویر کند و بگوید که ذات با انقضاء تلبس معدوم و منتفی نشده و هنوز باقی است پس رکن مهم مشتق وجود دارد فلذا اسم زمان می‌تواند در محل نزاع داخل باشد.

بررسی پاسخ محقق نائینی

پاسخ مرحوم نائینی هم به نظر ما دارای اشکال است و بزرگان هم به این پاسخ ایراد گرفته‌اند. دقت داشته باشید که خلطی در کلام محقق نائینی واقع شده و بخاطر اینکه مسئله روشن شود آن را در قالب مثال بیان می‌کنم.

فرض کنید ذاتی به نام زید در روز یکشنبه متلبس به ضرب شده و عنوان ضارب هم در همان موقع به او اطلاق شده است لکن گاهی بحث در این است که آیا میتوانیم الان انقضى عنه التلبس بالضرب، بگوئیم که زید حقیقتاً ضارب است یا خیر؟ تا نزاع در آن جریان پیدا کند. حال اگر زید در روز گذشته تلبس به ضرب پیدا کرده آیا امروز می‌توانیم بگوئیم عمر متلبس به ضرب هست یا خیر؟ آیا این امکان دارد. در این مثال دو ذات مستقل وجود دارد زیرا ذات زید غیر از ذات عمر است. ذات زید متلبس به ضرب شد و انقضى عنه التلبس و بعد بحث کنیم که آیا می‌توانیم به عمر عنوان ضارب را بدهیم یا خیر؟ معلوم است که چنین چیزی ممکن نیست زیرا بحث در ذات واحد است. یعنی ذاتی در حالت خاصی متلبس به ضرب بوده و الان همان ذات متلبس به ضرب نیست. آیا می‌توانیم به اعتبار تلبس در گذشته اش آن ذات را فی الحال متلبس بنامیم؟ نزاع در باب مشتق این است. نزاع در این نیست که تلبس را در یک ذات ببینیم و الان نسبت به ذات دیگر اطلاق نمائیم.

^۱ . فوائد الاصول، ج ۱، ص ۸۹ و ۹۰ - أجدد التقریرات، ج ۱، ص ۵۶

دقیقا همین اشتباه و اشکال در کلام محقق نائینی رخ داده است. دقت داشته باشید که مقتل الحسین علیه السلام به عنوان اسم زمان برای دهم محرم سال ۶۱ هجری قمری وضع شد فلذا دهم محرم سال ۶۱ هجری قمری یک عنوان کلی نیست تا هر سال بتوانیم این عنوان را بر عاشورای آن سال بکار ببریم. تنهای چیزی که در اینجا وجود دارد قدر جامع بین عاشورای ۶۱ و عاشورا ۱۴۳۶ می باشد ولی مسئله این است که اسم زمان برای قدر جامع وضع نشده است و اصلا قدر جامع موضوع له نیست. اگر قرار بود قدر جامع موضوع له باشد پس در مورد ضارب هم می توانستیم چنین بیانی داشته باشیم چه اشکالی دارد که بگوئیم زید ضارب بوده و الان انقضی عنه التلبس و عمر هم ذاتی است که این دو ذات در انسانیت باهم مشترکند پس کلی و قدر جامع را در نظر بگیریم و مشتق را بر عمر اطلاق کنیم.

پس بین یوم العاشور سال ۶۱ هجری قمری و یوم العاشور سال های بعد و امسال قدر جامع هست اما موضوع له اسم زمان این قدر جامع نیست بلکه موضوع له اسم زمان هیئتی است که این هیئت برای خصوص همان زمان وقوع قتل وضع شده است. پس معنای کلی نیست که له افراد متعدده پس پاسخ محقق نائینی هم تمام نیست.

«الحمد لله رب العالمین»